

قلمروی مالکیت^۱

نیکلاس بلاملی

برگردان: همن حاجی میرزایی

ویراستار: ایمان واقفی

چکیده

ابعاد فراگیر و مهم قلمروی مالکیت به دلیل تمایل به دیدن قلمرو از لنز دولت نادیده باقی مانده‌اند. [در این مقاله] مالکیت و قلمرو را با رویکردی رابطه‌ای که اثری متقابل بر هم دارند می‌کاویم. همچنین نتیجه‌ی عملی قلمرو مالکیت، لحظه‌ی تاریخی که در آن تولید شده، استعاره‌های قدرتمندی که از طریق آن‌ها عمل می‌کند، و عادات و اعمال روزمره‌ای که بر می‌انگیزد را شرح می‌دهم. به زعم من قلمروی مالکیت واجد نوعی خاص‌بودگی، شیوه‌ای از حضور، و پیامدهایی است که نیازمند توجه بیشتر ما است.

کلیدواژه‌ها: مالکیت، قلمرو، زمین، فضا، جغرافیای قانونی

باید با رویکردی سیاسی با خاص‌بودگی‌های تاریخی، جغرافیایی و مفهومی قلمرو مواجه شد (Elden, 2010: 812).

۱. ورود به قلمروی مالکیت

ما درون قلمرو مالکیت زندگی می‌کنیم، البته اثری که دارد را نادیده می‌گیریم. در این مقاله، من به این فضا [ی نادیده‌گرفتن] حمله می‌کنم. چند شفاف‌سازی اولیه: اگرچه قلمرو و مالکیت مستعد تعاریف متعدد هستند، به دلیل اهدافی که در مقاله‌ی حاضر دنبال می‌کنم اولی [یعنی قلمرو] را منطقه‌ای ناپیوسته (Discrete)، آشکارا مرزبندی‌شده و به لحاظ فضایی فیکس در نظر می‌گیرم که بر انحصار فضایی استوار است. در این مقاله بر مالکیت خصوصی زمین که در نظام لیبرال مدرن گسترش یافته است متمرکز می‌شوم. بر این اساس مالکیت خصوصی هم شامل بُعد رسمی و تکنیکی [فنی]، و هم جنبه‌های اجتماعی-سیاسی است.^۲ اگرچه روشن است که مالکیت بسیار وسیع‌تر از قلمرو است، اما در عین حال همبستگی قوی‌ای بین این دو وجود دارد. درحالی‌که وکلایی که روی موضوع مالکیت کار می‌کنند به‌طور مستدل نشان داده‌اند که مالکیت به مجموعه روابط بین افراد در نسبت با قطعات زمین راجع است (Gray and Gray, 1998: 15)، اما ویژگی‌های فضایی مالکیت به قدری پرننگ است که درمی‌یابیم چرا افراد عامی قلمرو را معادل با مالکیت می‌فهمند. رویه‌های رسمی حقوقی، مثلاً کار دادگاه‌ها، در بسیاری مواقع با نمودهای قلمروی مالکیت سر و کار دارند.

اما نادیده‌گرفتن مالکیت اشتباه خواهد بود. مالکیت صرفاً اشیاء تحت تملک نیست، بلکه باید در قالب مجموعه‌ی متشکلی از روابط بین مردم در خصوص منابع ارزشمند نگریسته شود. به این صورت، مالکیت قواعد اساسی بسیاری از روابط اجتماعی و سیاسی زندگی را از قبیل روابط فردی و جمعی (Nedelsky, 1990) و روابط انسانی/غیرانسانی (Steinberg, 1995) و اخلاق اجتماعی (sociality) (Alexander, 2008) تعیین می‌کند. مالکیت جهان را برای ما سامان می‌دهد، منابع را به مالکان تخصیص می‌دهد، حقوق و وظایف را توزیع می‌کند، بازارها را پایه‌گذاری می‌کند، مفاهیم شهروندی و هویت سیاسی را سازماندهی می‌کند، و زمینه‌ساز نارضایتی و اعتراض می‌شود. در حالی‌که مالکیت، یا دقیق‌تر، مفاهیم خاصی از مالکیت، عمیقاً در فرم‌های معاصر هژمونی اجتماعی تنیده شده‌اند و در تولید آن نقش دارند، اما این مفاهیم مالکیت توسط منطق‌های

^۱ این متن برگردانی است از مقاله‌ای با مشخصات زیر:

Blomley, Nicholas (2015) "The territory of property", *Progress in Human Geography*, 1-17

^۲ چنین تأکیدی ممکن است این خطر را به وجود بیاورد که با مالکیت همچون هم‌معنی مالکیت خصوصی برخورد شود و در نتیجه هتروجنیتی/ناهمگنی آن نادیده گرفته شود (مقایسه شود با Blomley, 2004a; Black, 2010). برای مثال مالکیت دولتی می‌تواند به شیوه‌های انضباطی بسیار قدرتمندی قلمرویی شود (Zick, 2006).

فردگرایانه‌ی این فرم‌ها به چنگ نیامده‌اند (Singer, 2000). مالکیت هم توجیهی برای خلع ید و هم زمینه‌ای برای مقابله با آن مهیا می‌کند. اهداف آن متنوع و متکثر است، از جمله بقای شخصی، ترقی بشر، بهره‌وری اقتصادی، حریم خصوصی و زمین‌داری (propriety). از این رو از کنار مالکیت نباید به سادگی گذشت.

ما به واسطه‌ی معانی، احکام قضایی (injunction)، ایدئولوژی‌ها، و کاربست‌های چندگانه‌ی مالکیت با شیوه‌های متفاوتی برای مواجهه با آن روبه‌رویم. مالکیت همچنین از طریق فضا برای ما تداعی می‌شود، همانند چشم‌اندازها، مکان‌ها، و شبکه‌ها (Babie, 2013; Correia, 2013; Graham, 2011; Olwig, 2002; Mitchell, 1996). مالکیت زمینه‌های لازم را برای ارتباط ما با فضایی که اشغال کرده‌ایم در اختیارمان می‌گذارد و ما را قادر به ساخت یا بازسازی آن فضاها می‌کند. به نظر می‌رسد در جامعه‌ی لیبرال مدرن، مالکیت به طرز جدایی‌ناپذیری به یک صورت‌بندی فضایی خاص یعنی قلمرو گره خورده است. قلمرو فضای اجتماعی محصور است که معانی قدرتمندی بر قطعه‌هایی از جهان حک می‌کند - که به ویژه به دسترسی و ممانعت فضایی ربط دارد (Blomley, 2014a)^۱. ما معمولاً تمایل داریم قلمرو مالکیت را مسلم بگیریم، شاید به دلیل حضور فراگیرش. با این حال از میان تمام قلمروهای مختلف زندگی اجتماعی و سیاسی پیش‌رویمان که بر اساسشان عمل می‌کنیم و در ساختشان مشارکت داریم، آن قلمروهایی که با مالکیت پیوند دارند آشکارا فراگیر و پردامنه‌ترند. برای مثال، هنگامی که در شهر قدم می‌زنیم، فضای پیچیده‌ای از ممانعت‌ها و مجوزها [منع و اجازه] را می‌پیماییم که مبتنی بر اشکال مختلف مالکیت هستند.

قلمرو مالکیت چیست؟ به عنوان یک تیپ ایده‌آل (که بعداً تکمیل خواهد کرد)، فرض این است که حقوق مالک (برای استفاده، اشغال، انتقال، و غیره) به شکل واحدی در سرتاسر و انحصاراً درون مرزهای این فضا اعمال می‌شود. همچنین فرض شده که این حقوق به مالکی منفرد داده شده است، کسی که از این رو عهده‌دار کنترل همه‌ی منابع درون این فضای مشخص شده است. همچنین فرض شده مالک حق دارد دسترسی دیگران را به این فضا کنترل کند (چه مستقیم و چه با واسطه). اجازه‌ی دسترسی مشروط بدهد یا به تمامی آن را رد کند. این رابطه همچنین به لحاظ زمانی نامحدود است: نه تنها این حقوق شروع و پایانی ندارند (برای مثال مانند، حقوق مرسوم برای خوشه‌چینی که فقط در زمان‌های مشخصی اعمال می‌شد)، بلکه همچنین مالک می‌تواند آن را به افراد مشخص دیگری حتی بعد از مرگش هم منتقل کند. انتقال این حق (title) به معنای امکان تخصیص مجدد این روابط به مالک جدید است.^۲

به طرز عجیبی قلمرو مالکیت چندان مورد توجه پژوهشگران قرار نگرفته است. این نکته به ویژه در رشته‌ی جغرافی قابل توجه است، جایی که قلمرو از مدت‌ها پیش موضوع مطالعه بوده است و در سال‌های اخیر مجدداً توجه‌ها به آن جلب شده است (Elden, 2013a; Painter, 2010). با وجود این به جز چند استثناء محدود، اکثراً قلمرو «به پرسش‌هایی درباره‌ی نحوه‌ی عمل دولت‌ملت‌ها تقلیل داده شده است» (9: Delaney, 2005). برای مثال از نظر داهلمن (77: Dahlman, 2009) تعریف دقیق قلمرو «گستره‌ی فضایی دولت» است. هم‌چنین از نظر پینتر (1090: Painter, 2010) قلمرو «در اصل «فضای دولت» است. بدین ترتیب برای اندیشیدن درباره‌ی دولت باید از مفهوم قلمرو کمک گرفت. قلمرو در بسیاری از دیگر زمینه‌ها و حوزه‌های کاری جغرافی‌دانان نیز اثر دارد. مالکیت واقعی - مالکیت زمین - نقطه‌ای است که باید بدان توجه کنیم.

به‌علاوه در مواردی که ادبیات نظری قلمرو به موضوع مالکیت می‌پردازد، اغلب این کار به شیوه‌ای سرسری (عجولانه/ cursory) انجام می‌شود (مقایسه شود با Storey, 2012). این احتمالاً گویای تمایل به نادیده‌گرفتن هر گونه

^۱ در حالی که ضروری است که با مالکیت و قلمرو به لحاظ مفهومی مجزا برخورد کرد، حالتی که در آن این دو به لحاظ عملی و ایدئولوژیکی جدایی‌ناپذیر هستند باری است بر روی این مقاله. ما مجبوریم با زبانی کشمکش داشته باشیم که امر قانونی را از امر فضایی جدای می‌کند (Blomley, 2003a).

^۲ بنابراین، قلمرو صرفاً یک تکنولوژی فضایی نیست. آن همچنین زمان را سازمان‌دهی و مرتب می‌کند. اینجا فضا به من اجازه نمی‌دهد که این نکته‌ی اساسی را در مورد قلمرو مالکیت باز کنم.

رفتارشناسی/اتولوژی (ethology) است (مقایسه شود با Ardrey, 1966). در برداشت هال (2013) از زمین تمایز غریبی بین قلمرو (که در رابطه با دولت ملی فهم می‌شود)، مقررات (قواعدی که خلج ید و استفاده از زمین را تنظیم می‌کنند) و مالکیت (حقی برای تصمیم‌گیری درباره‌ی زمین درون ساختار مقررات حقوقی) وجود دارد. استوارت الدن (2010) با ژرف‌اندیشی بیشتر بین مفاهیم «زمین» (یعنی مالکیت) و «حیطه/terrain» (یعنی زمینی که ارزش نظامی، سیاسی و استراتژیک دارد) تمایز قائل می‌شود، در عین حال او اولی [یعنی زمین] را عنصری صرفاً سیاسی-اقتصادی می‌بیند که بُعد قلمروی آن تابعی از تبدیل آن به کالاهایی تفکیک‌پذیر است. شگفت این‌که به نظر می‌رسد قانون همانند ابعاد استراتژیک‌تر و فعال‌تر قلمرو به جای زمین به حیطه پیوند خورده است (مقایسه شود با Nine, 2008).

البته مالکیت و دولت به صورت جدایی‌ناپذیری با هم رابطه دارند. در بی‌واسطه‌ترین رابطه، مالکیت در هر شکلش به دولت برای تصدیق و رسمی‌سازی وابسته است. مالکیت «خصوصی» بر خلاف آنچه که نشان می‌دهد، این نوع از مالکیت نیازمند شکلی از قدرت نمایندگی از سمت دولت است (Cohen, 1927). بسیاری از کارویژه‌های قلمروهای مالکیت (اجرای قانون، قضاوت، ثبت و غیره) به دولت وابسته است. فضاهای مالکیت مدت زیادی است که مورد توجه مقامات دولتی هستند (Kain and Baigent, 1992). دولت بیش از پیش از طریق آنچه «زمین دزدی/land grabs» نامیده می‌شود، تبدیل به خریدار قطعات بزرگی از اراضی کشاورزی شده است. با این وجود می‌خواهم استدلال کنم قلمروهای مالکیت نیازمند آنند که به صورت مجزا مورد توجه قرار گیرند. برای مثال، موضوع جغرافیای حقوقی حاکمیت (sovereignty) همان جغرافیای حقوقی حق (title) نیست، اگرچه ممکن است این دو به شیوه‌ای قابل توجه در همدیگر ادغام شده باشند (Blomley, 2014c).

جالب توجه آن‌که دانش حقوقی نیز چیز زیادی برای گفتن درباره‌ی ابعاد جغرافیایی مالکیت از جمله رابطه‌اش با قلمرو، به جز به صورت غیرمستقیم، ندارد. با وجود چند استثنای مهم، از جمله اثر برجسته‌ی اسمیت (2014) که در ادامه به آن پرداخته خواهد شد، فضا چندان مورد توجه غالب پژوهشگران مالکیت قرار نگرفته است. تا جایی‌که یکی از وکلای حوزه‌ی مالکیت، فضا را «بُعدی فراموش‌شده» (Babie, 2013) توصیف کرده است. این نشان دهنده‌ی این حقیقت حقوقی‌ست که مالکیت رابطه‌ی بین فرد و زمین نیست، بلکه رابطه‌ی بین افراد در مورد زمین است. (Hohfeld, 1913). شما نمی‌توانید بر علیه یک قطعه زمین اقامه‌ی دعوی کنید. دعوا بر سر حریم یک مکان، دعوایی میان شما و آن حریم نیست. با این وجود خطر چنین ادعاهایی نه تنها این است که ابعاد کلیدی مادیت مالکیت را نادیده می‌گیرند بلکه همچنین امر فضایی را با امر مادی خلط و با فضا همچون چیزی ساکن و پیش‌سیاسی برخورد می‌کنند. جغرافی‌دانان این شیوه‌های برخورد را به هیچ وجه نمی‌پسندند. همان‌گونه که گفته شد، بینش‌های مفیدی را می‌توان از دانش حقوقی استخراج کرد؛ هم بینش‌هایی در باب بحث‌های جاری درباره‌ی کارویژه و سرشت خود مالکیت (مقایسه شود با Singer, 2000) و هم بینش‌هایی در باب رویه‌های قانونی و نظام قضایی (judiciary). من این دو موضوع را در این مقاله بررسی خواهم کرد.

در رشته‌ی جغرافیای حقوقی به‌تازگی چند منبع مفید برای تحلیل قلمروی مالکیت ارائه شده است (Braverman et al., 2014). در نظر گرفتن قانون به‌عنوان عنصری که هم خالق و هم مخلوق روابط اجتماعی و سیاسی است، این امکان را به ما می‌دهد تا قانون را از زاویه‌ای فضایی بکاویم. قانون از فضا منبث می‌شود و در عین حال آن را نظام می‌بخشد. در این مسیر، قانون روابط قدرت را به شیوه‌ای خاص و چشمگیر سر و شکل می‌دهد. خاص‌بودگی قانون ارزش تأکید دارد: اگر تمرکز ما بر پرکتیس‌های اجتماعی-تکنیکی خاصی است که قلمرو را تولید می‌کنند و آن را تداوم می‌بخشند، باید انتظار داشته باشیم که قانون به شکلی خاص قلمرو را ساختار بخشد. به‌علاوه، محتمل است که حوزه‌های خاصی از قانون (برای مثال محاکمه، و قانون مالکیت) قلمرو را به شیوه‌های متفاوتی تنظیم کنند. رشته‌ی جغرافیای حقوقی غالباً بر مالکیت و ابعاد فضایی آن متمرکز است، از جمله کار خود من در این نوشته. برای مثال شناسایی رابطه‌ی بین قانون، فضا، و خشونت بدنی، و نقش آن در سلب مالکیت استعماری (Blomley, 2003b)؛ نقش چشم‌انداز در رابطه با کشمکش بر سر زمین در شرایط اعیانی‌سازی (gentrification) (Blomley, 1998)؛ و شیوه‌هایی که از طریق آن مرزهای مالکیتی توسط ساکنان یک محله یا بلوک

مشخص و پذیرفته می‌شوند (Blomley, 2005a). با وجود این، جغرافیای حقوقی و نیز کار خود من، ابعاد فضایی مالکیت را، آن‌گونه که هدف این مقاله است، به صورت نظامند مورد بررسی قرار نداده‌اند. البته اثر مهم برایانتی (Brighenti) از این قضیه مستثناست که در ادامه به آن خواهیم پرداخت.

در آن‌چه در ادامه می‌آید، تلاش می‌کنم تا از ادبیات حوزه‌ی قلمرو، جغرافیای حقوقی، و دانش حقوقی برای طرح چند ملاحظه‌ی عام درباره‌ی رابطه‌ی بین مالکیت و قلمرو استفاده کنم. کار را با ردیابی رابطه‌ی این دو و البته تأکید ویژه بر پرکتیس‌های قلمرو با محوریت مالکیت آغاز می‌کنم. در ادامه فرایندهای تاریخی‌ای که از طریق آن قلمرو و مالکیت به همدیگر رسیده‌اند را با این استدلال که رابطه‌ی بین این دو رابطه‌ی احتمالی (contingent) است و نه ضروری دنبال می‌کنم. استدلال می‌کنم که اگرچه مالکیت عنصر برساننده‌ی قلمرو است، قلمرو شدن (territorialization) مالکیت نیز به طرق مهمی در خدمت ساختاردهی به مالکیت قرار داشته است. با توجه به «اثری که قلمرو بر جای می‌گذارد» (Delaney, 2005: 8)، استدلال می‌کنم که قلمرو صرفاً یک پیامد نیست. همین‌طور در ادامه، قبل از آن‌که به چگونگی اثرگذاری قلمروهای مالکیت در معنای روزانه‌تر آن بپردازم با اشاره به استعاره‌ی تاثیرگذار «قلعه»، به اثر ایدئولوژیکی مهمی که قلمرو شدن تولید می‌کند برمی‌گردم. به‌طور کلی، به نظر من مالکیت و قلمرو متقابلاً برساننده هستند. مالکیت قلمرو را می‌سازد، مرزهای آن را پاسبانی می‌کند، هویت‌های آن را قالب می‌دهد، و عادات (habits) آن را سازماندهی می‌کند. چنین قلمرو شدن‌هایی به نوبه‌ی خود در خدمت مادی‌سازی مالکیت در جهان اجتماعی-فضایی قرار دارد، در حالی که همچنین بسیاری از اثرات مهم رابطه‌ی آن را می‌پوشاند.

۲. قلمرو مالکیت چه کار می‌کند؟

به پیروی از برینتی (Brighenti, 2006) نقطه‌ی شروع بحثم این نیست که قلمرو مالکیت چیست، بلکه این است که قلمرو مالکیت چه کار می‌کند. این پراگماتیسم و امدار رویکرد پینتر (Painter, 2010) است که قلمرو را یک اثر و نه یک زمینه‌ی پیشینی، می‌داند که از طریق پرکتیس‌های چندگانه که در خدمت مرزبندی، هم‌جوار و یکدست کردن فضاست تولید می‌شود. قلمرو «بیشتر چیزی شبیه به یک هنر یا پرکتیس است تا به ابژه یا فضای فیزیکی» (Brighenti, 2010a: 53).

همان‌گونه که در بالا اشاره شد، از نظر من مشخصه‌ی مالکیت رابطه‌ای بودن آن است. همان‌طور که مالکیت پیوندها و تمایزات زندگی اجتماعی را می‌سازد و کنترل می‌کند (Blomley, 2011)، ما می‌توانیم قلمرو را هم به عنوان یک «وسیله‌ی تعامل (interaction device)» ببینیم (Brighenti, 2010b: 224) که به سازماندهی روابط موجود در شکل‌گیری مالکیت، و بنیاد نهادن شکل ویژه‌ای از «اقتصاد ابژه‌ها و مکان‌ها» کمک می‌کند (Brighenti, 2006: 75). قلمرو شدن به تعریف، تحکیم و تثبیت کردن یک مجموعه روابط (Brighenti, 2010b: 223; Ojalammii and Blomley, 2015) هم‌بسته با مالکیت کمک می‌کند. قلمرو هم به نوبه‌ی خود توسط پرکتیس‌های مالکیت تولید شده و شکل داده می‌شود. بنابراین سؤال [بالا] به این سوال تبدیل می‌شود که «با وصف یک چیز [در این مورد، مالکیت] - و یا یک سری از پدیده‌های رابطه‌ای (و نه یک سری اشیاء/ابژه‌ها) به‌سان یک قلمرو چه چیزی می‌توان آموخت؟ با نگاه به قانون [به‌ویژه مالکیت] همچون تلاشی قلمروی چه چیزی درباره‌ی آن می‌توان فراگرفت (Brighenti, 2006: 66)؟

اگر ما قلمرو و مالکیت را هم‌چون اثرات رابطه‌ای، و نه ذات‌هایی پیشا-اجتماعی (Blomley, 2013) قلمداد کنیم، باید انتظار داشته باشیم که شیوه‌ی کنار هم قرارگرفتن آن‌ها در جهان ناهمگون (Heterogeneous) باشد. برای مثال، نظام زمین ماوری (Maori) پیش از ارتباطش با جهان خارج بر طبق یک فضا‌مندی مشخص عمل می‌کرد. طبق گفته‌ی بَنر (Banner, 1999)، این‌گونه بوده که «هر شخص نه مالک ناحیه‌ی از فضا؛ بلکه دارای حق استفاده‌ی مشخص از منبع آن‌جا بوده است» (Banner, 1999:811). همچنین حقوق مالکیت درختان دوریان در جنگل بارانی اندونزی بر وجود مدعیان چندگانه‌ای است که دسترسی آن‌ها به لحاظ زمانی تغییر می‌کند (Peluso, 1996). تغییرات بسیار کمی در حق استفاده از درختان،

محصولات آن‌ها، حق قطع درختان، و حق واگذار کردن یا فروختن درختان ممکن است بوجود آید (Hartmann, 1985). از این رو، اپیستمولوژی‌های متفاوت می‌توانند فضا‌مندی‌های مختلفی را از مالکیت به بار آورند (Thom, 2009). در واقع، اشکال قلمروی‌شدن (Peluso, 2005) شاید موثر باشند، با این حال چنین قلمروهایی ممکن است به صورت‌های بسیار متفاوتی کدگذاری شوند (Delaney, 2005: 10-11) و در خدمت کارویژه‌ها و پرکتیس‌های متمایزی قرار گیرند.

بدین ترتیب باید پرسید قلمروی‌شدن مالکیت لیبرالی غربی چه کار می‌کند؟ به پیروی از سک (1986) می‌توان استدلال کرد که قلمروی‌شدن مالکیت به‌سان شیوهی متمایزی از سازماندهی و مادی‌سازی روابط در نقش وسیله‌ی موثری برای کارکردهای چندگانه‌ی مالکیت عمل می‌کند. در این میان مشخص‌ترین کارکردهای مالکیت [لیبرالی] عبارتند از طبقه‌بندی، ارتباطی و اجرایی است.

قلمروی‌شدن مالکیت مانند شکل خاصی از طبقه‌بندی فضایی عمل می‌کند. قلمرو به جای اینکه لیست مبسوط از اشیائی که مشمول قوانین مالکیت و حقوق همبسته‌ای آن می‌شوند ارائه دهد، مالکیت/دارندگی (ownership) را برای همه‌ی اشیائی که درون آن قلمرو قرار دارد پیشاپیش مفروض می‌گیرد. همان‌گونه که سک اشاره کرده، این‌جا شکل موثری از طبقه‌بندی (طبقه‌بندی بر اساس ناحیه به جای نوع) در جریان است: « هنگامی که ما می‌گوییم که هر چیزی در این ناحیه مال ماست، یا برای شما ممنوع است، ما چیزها را طبق موقعیتشان در فضا به دسته‌های مانند «مال ما» و «غیر مال ما» طبقه‌بندی می‌کنیم یا اختصاص می‌دهیم (Sack, 1986:58). این به ویژه در رابطه با مالکیت، ('an in rem right')، معنی‌دار است که فقط به افراد خاصی اعمال نمی‌شود (همانند یک قرارداد که فقط افراد خاصی را در بر می‌گیرد)، بلکه به همه‌ی جهان اعمال می‌شود (Smith, 2014; Brighenti, 2006: 76).

اما چنین طبقه‌بندی‌هایی باید با دیگر طبقه‌بندی‌ها پیوند بخورد. بهمین نحو، قلمروی‌شدن مالکیت احتمالاً به عنوان یک وسیله‌ی ارتباطی بالقوه عمل می‌کند (مقایسه شود با Rose, 1994). اشاره‌ی هنری اسمیت (2014) به شیوه‌ای که حقوق خصوصی پیچیدگی بالقوه‌ی روابط مالکیت را از طریق استفاده از مرزهای قلمرویی که جهان را به واحدهای مجزا تقسیم می‌کند دور می‌زند، پیام روشنی ب vhd مسئولان (duty-bearers) دارد.^۲ شخصی که با حصار مرزی مواجه می‌شود به هیچ شناختی از شخصی که مالک زمینی که پشت آن حصار قرار دارد نیاز ندارد- مثلاً اینکه بداند آیا مالک بافضیلت است، زمین اجاره‌ای است، یا توسط اجتماعی بومی نگهداری می‌شود. اسمیت (2014) استدلال نموده که تنها چیزی که او نیاز دارد بداند این است که [زمین] به او تعلق ندارد.

حقوق عرفی نیز با استعانت از این علائم ارتباطی حق مالکیت (title) را تثبیت و تا حدی با زور تحمیل می‌کند. در این «پراگماتیک زمینی» (Gray and Gray, 1998: 18) تصدیق مالکیت به این بستگی دارد که مدعی تا چه میزان می‌تواند در عمل (de facto) از کنترلش بر زمین دفاع کند. بهمین شکل، حق مالکیت بر زمین اغلب از «برتری اولیه مالکیت استمرار یافته» (Gray and Gray, 1998: 19) ناشی می‌شود که از طریق علائم (indicia) قلمرویی قابل اثبات و خارجی مشخص می‌شوند-مخصوصاً علائمی که بر میزان مشخصی از کنترل قلمرویی و مصونیت کلی از کنترل خارجی دلالت دارند. حقوق عرفی برای اینکه معنای اشغال زمین را مستفاد کند به این کنش‌های ارتباطی رجوع می‌کند. مورد عجیب «حق تصرف ناشی از مرور زمان» (adverse possession) تصدیق‌کننده‌ی چنین منطق قلمروی‌ای است. تصرف زمین اگر معارضی نداشته باشد می‌تواند به متصرف حق رسمی بدهد بدون اینکه امکان سلب این حق در آینده وجود داشته باشد. در واقع، دادگاه به توفیق و استمرار کنترل حی و حاضر متصرف بر قلمرو نگاه می‌کند و نه جزئیات حق مالکیت. این نکته یک بار دیگر

^۱ Right associated with a property, not based on any personal relationship.

^۲ استدلال سادگی و تکینگی ارتباطی را در ادامه نوشته زیر سوال خواهیم برد.

سخن برینتی (Brighenti, 2006:76) را به یاد می‌آورد که قلمرو ممکن است به عنوان وسیله‌ی رابطی بین تصاحب فیزیکی و مالکیت رسمی عمل کند.^۱

قانون مالکیت جای تعیین‌کننده‌ای برای تعیین و تنظیم این فضا است، از جمله تقاطعات مرزی آن، نشان دهنده‌ی کارکرد اجرایی قلمرو است. نشانگرهای قلمروی مالکیت بنابراین اغلب موضوع کار قضایی هستند. با وجود این، دادگاه‌ها قلمرو را به شیوه‌های چندگانه‌ای تعبیر و بنابراین اجرا می‌کنند. قانون تجاوز یک موقعیت نهادی واضح است و تجاوز به زمین عمل ورود غیرقانونی به زمینی است که در تصاحب دیگری است.^۲ به نحو قابل توجهی، این عمل قابل پیگرد قانونی است حتی اگر هیچ خسارت واقعی رخ نداده باشد: صرف عمل تجاوز به درون مرز کافی است.^۳ در برخی مواقع دادگاه‌ها برای محافظت از مفهوم قلمرو به شدت مرزبندی شده و انحصاری بسیار قاطع عمل می‌کنند. یکی از نمونه‌های آمریکایی که بسیار به آن پرداخته شده خانه‌های ژاک وی اشتاینبرگ (۱۹۹۷) است، که در آن دادگاه جریمه‌ای برابر ۱۰۰ هزار دلار خسارت کیفری بر علیه خوانده/متشکی برای تحویل و قرارداد یک کانکس در املاک ویسکانسین تعیین کرد. این جریمه در حالی اعمال شد که هیچ‌گونه خسارت فیزیکی‌ای به آن ملک زده نشد. شکل صریح و انحصاری‌ای از قلمروسازی اینجا مشهود است. با وام‌گیری از گفته‌ی قدیمی ad coelom (تا آسمان)^۴ این قلمروسازی، مالکیت را یک حباب فضایی محافظت‌شده تصور می‌کند که مرزهای درون و بیرونش کاملاً مشخص است.

با وجود این، ضروری است اشاره شود که از نظر قانونی قلمرو مالکیت برخلاف ادعاهای مخالف صرفاً فضایی نیست که ورود دیگران به آن ممنوع است (Merrill, 1998).^۵ چون مالکیت چندبنیانی (multivalent) است و در خدمت اهداف چندگانه‌ی فردی و جمعی قرار دارد (Singer, 2000). لی (591: 2014) اشاره می‌کند که کاربرد چندگانه‌ی زمین آن را تبدیل به «کالای عجیب، مقاوم یا ناکامل» کرده است. در واقع در حوزه‌ی حقوقی بحث‌های گسترده‌ای وجود دارد که قلمرو را به عنوان مکانی دربرگیرنده (در مقابل مکانی طردکننده) در نظر می‌گیرد (Alexander and Penˆalver, 2012: 130–155). برای مثال قانون مزاحمت (که به دولت اجازه می‌دهد برای مصلحت‌های عمومی بهداشتی و زیباسازی به املاک خصوصی وارد شود)؛ قانون حق تصرف ناشی از مرور زمان (قرار دادن محدودیت زمانی برای حق غیاب مالک)؛ دکترین ضرورت عمومی و خصوصی (ملتزم کردن مالک برای اجازه‌ی ورود دیگران به ملکش در هنگام ضرورت شدید)؛ حق پرواز هواپیماها (دولتی‌کردن فضای هوایی بالاتر از یک ارتفاع مقرر)؛ و حق دسترسی به طبیعت (right to roam) (اجازه‌ی دسترسی تفریحی به نواحی غیرمسکونی خاص).

چنین دکترین‌های مالکیتی که اجازه‌ی عبور از مرز را می‌دهند نیز قلمروی هستند، اما بر شکل‌های مشمولیت به جای ممنوعیت تکیه دارند. از نظر محققانی همچون سینگر (2000) این نباید به عنوان استثنائی بر قاعده دیده شود، بلکه جلوه‌هایی فراگیر از رابطه‌مندی پیچیده‌ای است که میان چنین مرزهایی در جریان است؛ رابطه‌مندی‌ای که مبتنی بر نقش

^۱ همانگونه که گری و گری (۱۹۹۸) اشاره کرده، منطق مشابهی در موارد ادعای مالکیتی بومی اعمال می‌شود. توانایی مردم بومی برای نشان دادن حقوق قلمرویی در مورد یک قطعه از زمین برای دوره‌ی زمانی طولانی ممکن است به عنوان ایجاد کننده‌ی سهم مالکیتی فهمیده شود. بنابراین: «مالکیت زمین درون قلمروی در تصرف انحصاری یک مردم باید به خود آن مردم واگذار شود (Mabo v Queensland (No. 2) (1992) 175 (CLR at 51)). دادگاه‌ها اخیراً در کانادا نیز در قضاوت در مورد ادعای مالکیتی بومیان به دنبال شواهدی از انحصاریت قلمرویی (همچنین تداوم سکونت و اعمالی که اشغال را نشان بدهد) هستند که قابل تایید باشند (Tsilhqot' in Nation v BC2014 SCC 44).

^۲ این محدود شدن عبارت است. در قانون انگلیسی قرون وسطی تجاوز معنای بسیار گسترده‌تری داشت، دال بر هر نوع جرمی کمتر از یک جنایت (Seipp, 1996).

^۳ به نظر می‌رسد ابداع نسبتاً تازه‌ای باشد. گروشس (۱۶۴۵-۱۵۸۳)، که به عنوان پیوند دهنده‌ی حقوق دانان کاتولیک قرون وسطی و سخنرانی‌های حقوق طبیعی پرتستان‌های اولیه‌ی جهان مدرن توصیف شده است، حق استفاده‌ی بی‌ضرر از چیزهای که می‌توان به اشتراک گذاشت بدون ضرری برای صاحب مالکیت خصوصی، از جمله عبور آزاد از زمین‌های خصوصی را تایید کرده است (Pierson, 2013: 171).

^۴ Cujus est solum, ejus est usque ad coelum et ad inferos: یعنی کسی که صاحب خاک است همچنین تا آسمان و تا عمق را نیز صاحب است.

^۵ مقایسه شود با:

State v. Shack, 277 A.2d 369, 371-72, 374 (N.J.1971).

مالکیت از یکسو در حقوق مالکیت فردی و از سوی دیگر در تعهدات بینافردی است. سینگر (2000) اشاره می‌کند که قانون مسکن عمومی آمریکا^۱ نمونه‌ای از چنین فرآیندی است. طبق این قانون مالکینی که خدمات عمومی‌ای از قبیل تأسیس مراکز خرید و رستورانها ارائه می‌دهند متعهد هستند که به همه‌ی افراد بدون هرگونه تبعیضی اجازه ورود به ملکشان را بدهند. قانون فدرال، به‌عنوان نمونه قانون حقوق مدنی ۱۹۶۴، نیز از این قانون پشتیبانی می‌کند. سینگر معتقد است اصل مسکن عمومی نباید گوشت قربانی میان مالکیت و برابری شود. قانون مسکن‌های عمومی نه تنها قدرت منع‌کننده‌ی مالک را تحت الشعاع قرار نمی‌دهد بلکه یکی از این حقوق یعنی حق دسترسی به ملک غیر را به غیر-مالک منتقل می‌کند. استدلال نهفته در این قانون آن است که حق دسترسی به ملک غیر یک حق مالکیتی مانند حق ارتفاق^۲ (easement right) است. بنابراین رابطه‌ی بین دسترسی و منع باید به عنوان درونی خود نظام مالکیتی دیده شود.

بنابراین قلمرو مالکیت صرفاً فضای منع مطلق نیست. بلکه می‌تواند به‌شکل یک فضای شمول نسبی نیز عمل کند (Kelly, 2014). همانگونه که سینگر (2000) و دیگران (Blomley, 2005a) اشاره کرده‌اند، این امر منعکس‌کننده‌ی سرشت چندبنیانی خود مالکیت است که در خدمت اهداف فردی و همچنین جمعی قرار دارد. قانون مسکن عمومی همانند بسیاری از سایر حوزه‌های مالکیت مانند حق دسترسی به طبیعت یا حق مالکیت بومی، به سرشت پرتنش قلمرو مالکیت اشاره دارد. همچنین باید یادآور شد که این تنش‌ها از یک‌سو بر شکل و سازمان قوانین مالکیت خصوصی اثر می‌گذارند و از سوی دیگر بر روابط قلمروی جاری. این اثرگذاری را می‌توان در کنش‌های تخطی‌گرایانه‌ای فعالان حقوق مدنی در اشغال میزهای غذاخوری در جنوب آمریکا مشاهده کرد.

۳ چگونه مالکیت قلمروی شد؟

در حالی که در جوامع لیبرال غربی انتظاری دال بر قلمروی شدن مالکیت پا گرفته است، اما هیچ پیوند ضروری‌ای بین این دو وجود ندارد. پیوستگی آن‌ها در یک شرایط تاریخی بوجود آمده است و به هیچ وجه مقدر یا از پیش تعیین شده نیست. همانگونه که در بالا اشاره شد، جوامع بشری هم مالکیت و هم فضا (شامل قلمروها) را به شیوه‌های بسیار متفاوتی سازمان‌دهی کرده‌اند.

استوارت الدن (2010, 2013a) ما را تشویق به اندیشیدن درباره‌ی تبارشناسی قلمرو می‌کند. او از ما می‌خواهد با توجه به «وقایع‌نگاری‌ها، باقی‌مانده‌ها و تناقضات درونی (aporias)» به شرایطی که قلمرو را ممکن ساخته است فکر کنیم (2013b:14). الدن بیان می‌کند (2010: 812): «قلمرو مسئله‌ای تاریخی است: تولیدشده، تغییرپذیر و سیال». او در ادامه می‌گوید تاریخ قلمرو با اتکاء به واژگان مفهومی کافی نیست، بلکه باید به پرکنیسهایی (اقتصادی، محاسباتی، سیاسی-حقوقی) است که آن را ممکن ساخته‌اند توجه کرد.^۲ بدین ترتیب باید پرسید: چگونه مالکیت به فضا تبدیل شد؟ چگونه و کی قلمروی شد؟ میچل و استاهلی (2005) یک برداشت اولیه ارائه کرده‌اند. آن‌ها استدلال می‌کنند مالکیت به عنوان مجموعه‌ای از روابط از طریق نهاد قانون فضاهایی خاصی تولید می‌کند: «یکی از اهداف قانون صرفاً توجیه چگونگی تبدیل روابط اجتماعی‌ای که مالکیت هستند به فضای به‌نظم درآمده‌ای است که مالکیت است» (p. 367). اما فرض قلمرو به عنوان پیامد

^۱ US public accommodations law

^۲ حق کسی در استفاده از ملک دیگری برای کمال استفاده از ملک خود.

^۳ این‌ها شامل روایت‌های است که در رابطه با ظهور مالکیت خصوصی گفته شد، بسیاری از آن‌ها مبتنی بر برداشت فضا‌مندی همراه با آن هستند، شامل قلمروی‌سازی آن. داستان پرنفوذ لاک از ظهور مالکیت برداشتی اطمینان‌بخش و مسالمت آمیز از ظهور مالکیت خصوصی پیشنهاد می‌کند جای که مالکین «مرزهای قلمروهای مجزایشان را مشخص می‌کنند» و بر سر حدود بین خودشان و همسایگانشان توافق می‌کنند، و به وسیله‌ی قوانین بین خودشان، ملک‌های اعضای یک جامعه‌ی را تعیین می‌کنند» (در Macpherson, 1972: 22). این اختلاف شدیدی با ادعای معروف روسو دارد که اینگونه شروع میشود: کسی که قطعه زمینی را حصارکشی کرد و این به ذهنش رسید که بگوید این (زمین) مال من است و مردم را آنقدر ساده یافت که به او باور کنند، نخستین بنیان‌گذار راستین جامعه‌ی مدنی بوده است. چه جرم‌ها، جنگ‌ها، قتل‌ها، چه بدبختی‌ها و وحشت‌ها نژاد بشر کشیده به وسیله‌ی چنین کسی که میخ‌های چوبی را از ریشه در آورد یا خندق‌ها را پر کرد و به سمت سایر مردم فریاد زده: برحذر باشید از گوش‌دادن به این غاصب؛ شما نابود می‌شوید اگر فراموش کنید که میوه‌ها به همه تعلق دارند و زمین به هیچ کس!» (در Macpherson, 1972: 31).

فضا و دیالکتیک

صرف مالکیت خطرناک است. اگر ما بپذیریم که هم قلمرو و هم مالکیت مقولاتی رابطه‌ای هستند و اثری متقابل بر یکدیگر می‌گذارند، آنگاه واکاوی نحوه‌ی درهم‌پیچیدگی آن‌ها ضروری می‌نماید.

با توجه به پیش‌فرض‌های موجود برای قلمرو مالکیت، به نظر می‌آید بهتر است کار را با تاریخ فضایی بی‌اغازیم. صلح وست‌فالی می‌تواند به عنوان لحظه‌ی مهمی برای فهم فرایندی که دولت و قلمرو بازنگری شدند و به یکدیگر پیوند خوردند در نظر گرفته شود. به همین شکل سال‌های اولیه‌ی قرن ۱۷ لحظه‌ی تاریخی مهمی است، هنگامی که فضاهای مالکیت دستخوش تغییر پارادایم شدند. این تغییر فضاهای مالکیت را در اوایل دوران مدرن و با بازفضایی‌شدن مالکیت در روستاهای انگلیس می‌توان مشاهده کرد. به صورت تاریخی مالکیت فئودال (مانوریل) با واژگان بشدت رابطه‌ای، مشروط، و محلی فهمیده می‌شده است.

«کسی نمی‌گفت که «این ملک من است (this is my property)»، آن‌گونه که ما امروز از این واژه استفاده می‌کنیم. بلکه، گفته می‌شد «من مالکیت فلان چیز را دارم (I have property in it)»، یا «مالکیت فلان چیز با من است (the property of it is to (or with) me)». بنابراین مالکیت یک ویژگی یا صفتی (یا مالکیتی) از چیزها مانند گاو یا جواهر یا مقداری پول بود، نه مدلولی برای خود چیزها» (Seipp, 1994: 33).

یک قطعه زمین واجد حقوق متفاوت استفاده بود. بیش از آنکه حد و حدود این حقوق مهم باشند، روابطی که در این قطعه زمین برقرار است واجد اهمیت‌اند. علاوه بر این صحبت از مالکیت به عنوان یک مفهوم انتزاعی حقوقی بسیار نایاب بود. سیپ (1994) نشان داده که از حدود ۱۲۹۰ تا ۱۴۹۰، وکلای انگلیسی در کل به‌ندرت از مالکیت حرفی زده‌اند، و اگر هم زده باشند در رابطه با کالاها یا حیوانات بوده است.^۱ او اشاره می‌کند در حالی که زمین اهمیت زیادی داشت، نگرانی‌های قلمروی مانند دسترسی و استفاده‌ی دیگران از آن زمین از اهمیت کمتری برخوردار بوده است:

افراد زیادی به غیر از «مستاجری که زمین را در اجاره‌ی خود داشت» روی یک قطعه زمین معین کار و زندگی می‌کردند، و و از آن فایده می‌بردند. بسیاری دیگر قسمتی از محصولات آن را برمی‌داشتند، یا صرفاً از درون آن زمین عبور می‌کردند ... تصویر یک مالک منفرد، یا حتی یک خانواده، که تمام افراد دیگر را [از استفاده و بهره از آن زمین] منع می‌کردند و همه‌ی آن‌چه از یک قطعه زمین می‌روید را برای خود برمی‌دارد صرفاً یک ساده‌سازی ساده‌لوحانه است. احتمالاً این تصویری ناآشنا برای زمین‌داران بزرگ و کوچک آن هنگام است. (1994: 45-6)

اگرچه مالکیت در قرون اولیه با تغییرات کندی همراه بود (Baker, 1971: 121-75; Elden, 2013: 213-41)، در مناطق روستایی انگلستان در اوایل دوران مدرن معنی مالکیت با سرعت بیشتری آغاز به تغییر کرد. در این دوران ما شاهد سفت و انضمامی‌شدن مفهوم مالکیت زمین هستیم که البته کند، محتاطانه و پر از کشمکش است. حرکتی از حقوق فئودالی که در آن زمین «به نیابت» از دیگران نگاه‌داشته می‌شد، به مفهوم مدرن مشخص‌تری از زمین که در آن حق اجاره، استفاده، فروش و وراثت زمین تضمین می‌شود (Overton, 1996). از قرن ۱۶ به بعد وکلا با استعانت از قانون رومی و شرع مسیحی و با وام‌گیری از ابداعات تفسیری افرادی نظیر سنت ژرمن در اوایل قرن شانزدهم، «به تصویر ذهنی خشک و متصلبی از یک شخص منفرد که یک قطعه زمین را در تصرف کامل و انحصاری خود دارد» (Seipp, 1994: 87) رسیدند.

اساساً جغرافیای مالکیت نیز چنین تحولی را از سر گذراندند. عینیت‌یابی روابط مالکیت، تصور مدرن مشخص‌تری را برانگیخت که موجب آن زمین خودش به سان مالکیت اندیشیده شد. در همین لحظه، خود زمین «فضامند» شد و به عنوان سطحی انتزاعی، قابل محاسبه، و دارای عرض و طول درک شد (Elden, 2005). در نتیجه روابط مالکیت مانوریل تبدیل به مانعی بر سر راه این درک جدید شد: اصلاح‌طلبان جدا کردن [اراضی عمومی] را که استراتژی‌هایی مانند جنبش حصارکشی به وجود آورده بودند به فال نیک گرفتند. حصارکشی زمین در خدمت فسخ کردن «گرفتاری و اختلاط گریزناپذیر منافع چندین

^۱ این قضیه پرسش‌های جالبی درباره‌ی رابطه‌ی قلمرومندی کالاها، در تضاد با زمین، از جمله کالاهایی که متحرک هستند، همانند حیوانات بر می‌انگیزد (از دوستان ناقدم بابت برانگیختن این سوال متشکرم).

فضا و دیالکتیک

شخص در یک کمون مشترک، در یک مزرعه مشترک، در یک جای محصور مشترک، و گاهی در یک جریب مشترک» قرار داشت (Hartlib, 653:3-4).

تکنولوژی‌های جغرافیایی این تجدید فزاینده‌ی ساختار مالکیت را تسهیل کردند. در این راستا تحول ممیزی/پیمایش (survey) آموزنده است (Blomley, 2014b). پیمایش به سرعت به تلاشی تکنیکال/فنی توسط متخصصان منفرد تبدیل شد که برونداد نهایی آن نقشه بود. این تغییرات فهم قدیمی‌تر از «دادگاه ممیزی/پیمایش (court of survey)» را که عملی جمعی در راستای تهیه‌ی سپاه‌های از اقلام تحت تملک و دارایی‌های ارزشمند درون یک لوکیشن مشخص بود به حاشیه برد. همانطور که مشخص است این دادگاه‌های ممیزی بیش از نقشه متکی به تهیه لیست بودند. اگرچه هر دو شیوه‌ی ممیزی از اساس امری جغرافیایی بودند، اما شیوه‌های ثبت مختلفی را به کار می‌گرفتند. اگر قبلی بر منطق بدیع علم هندسه متکی بود، دومی را می‌توان به عنوان شکلی از عملکرد نقشه‌کشی/کارتوگرافی دید که به مجموعه‌ی متشکلی از پرکتیس‌های فضایی برای «تعریف یا توضیح دانش یا پرکتیس فضایی» (Woodward and Lewis, 1998: 4) می‌پردازد.

با وجود این، موفقیت پیمایش اولیه امکان تمایز بین دو شکل متفاوت مالکیت را ممکن ساخت. در پیمایش‌های اولیه مالکیت فقط به عنوان مجموعه‌ای از روابط عمیقاً زمینه‌ای (contextual) قابل فهم بود. اما در نقشه‌کشی جدید، مالکیت شروع به پدیدار شدن در قالب ابژه/شی‌ای منفصل کرد؛ مالکیت در قالب واحد هندسی محصور و فضایی‌ای که هر روز بیش از پیش از شبکه‌ی بسته‌ی املاک اربابی جدا می‌شد نگریده شد. در نتیجه‌ی این دگرگونی مالکیت به لحاظ مفهومی با مفهوم قلمرو منفرد و غیر اشتراکی (zero-sum) گره خورد. در این قلمرو حق ورود افراد دیگر منع شده بود. (مقایسه شود با Brighenti, 2010b). بدین ترتیب قلمرو و مالکیت به هم «گره خوردند» (Blomley, 2003b). در این راستا شبکه‌های جدیدی از خشونت و اجبار باید وارد عمل بشوند، حال چه از طریق قانون جزائی و چه از طریق بازسازی و تقویت مرزهای قلمروی (Blomley, 2007). این نکته بر این سخن لوفور (1991:319) صخه می‌گذارد که «فضای انتزاعی بیشتر واجد معنای منع‌کنندگی است تا برانگیزانندگی... منع با اتکاء به قدرت نفی‌کننده‌اش در تصرف فضا و نیز با اتکاء به قدرت مالکیت خصوصی، به سویی‌ی‌نگهدار و محافظ مالکیت درآمده است».

ترکیب سرنوشت‌ساز مالکیت و قلمرو را همچنین در فضاهای استعماری به وضوح می‌توان دید (Blomley, 2003a). بز (1999) استعمار در نیوزیلند را برابر با تغییر تحمیلی‌ای می‌داند که در تخیل جغرافیایی بومیان مائوری از زمین ایجاد شد. بریتانیا «توانست قبایل مائوری را مجبور کند تا به جای اینکه با شنیدن زمین «حق استفاده» در ذهنشان بنشیند، زمین را در شکل ترکیبی از فضاهای جغرافیایی بازمفهوم‌پردازی کنند» (صفحه ۸۴۷). تغییر کاربری زمینی که اکنون به عنوان بریتیش کلمبیا شناخته می‌شود مستلزم امحاء همزمان شیوه‌های پیوند بومیان با زمین، همراه با برقرار کردن اصول حقوق عرفی و قرن نوزدهمی مالکیت، و نیز همزمان جاسازی قلمرو به واسطه‌ی «فتح» زمین‌های بومیان به کمک نقشه‌کشی‌ها است. پیوند خوردن شبکه‌ی قلمروسازی شده با نهادهای خشونت و اقتدار دولتی نتیجه‌ای جز اعمال شکلی از قدرت انضباطی دربرخواهد داشت:

[این قدرت انضباطی] جایی که مردم می‌توانند و یا نمی‌توانند بروند و همچنین حقوق استفاده از زمین را تعریف کرده. نیز در صورت ضرورت دولت از این حقوق با قدرت مستقل پشتیبانی می‌کند... خود نظام زمین تبدیل به تنظیم‌گر قدرتمندی شده است. خطوط نقشه و حصارها شکل‌های فراگیر قدرت انضباطی هستند که توسط مالک ملک و قانون پشتیبانی می‌شوند و نیاز اندکی به نظارت رسمی دارند (Harris, 1993: 67).

بنابراین قلمروی‌شدن مالکیت را می‌توان به سان پی‌آمد مشروط تاریخی‌ای که واقعیت اجرا شده/تحقق یافته است فهمید. قلمروی‌شدن مالکیت اگرچه در طول زمان طبیعی‌سازی شده است، اما باید به یاد داشت که این فرآیند پروژه‌ای ادامه‌دار و منبعث از همسوسدن‌های پیایی (و جدایی‌های متناوب) منابع و نیز شیوه‌های متعدد مشاهده و عمل است. برای مثال، اینکه قلمروی‌سازی‌های مهاجران به صورت مداوم توسط مردمان بومی به چالش کشیده می‌شود، ناشی از شیوه‌های جغرافیایی متفاوت پیوند ما با زمین است (Black, 2010).

اگر این جمله درست باشد که «قلمرو صرفاً [خود به خود] اتفاق می‌افتد؛ بلکه باید ساخته شود» (Painter, 2010: 1105) در نتیجه باید موقعیت‌های نهادی ظاهراً معمولی، مانند آن‌هایی که به ثبت و نقشه‌کشی مشغولند، را صحنه‌ی نمایش حیاتی‌ای بدانیم برای اجرای مشترک و مکرر مالکیت و قلمرو (Blomley, 2014c). با این حال تولید دائمی مالکیت به سان یک قلمرو و چالش‌های آن جدا از نقشه‌کشی یا پرکتیس قانونی رسمی نیز در وضعیت‌های نهادی ادامه می‌یابد. برنامه‌ریزی از قضا یکی از همین وضعیت‌هاست. اگرچه برنامه‌ریزی پیوندی ضروری با مالکیت دارد (هم به عنوان شکلی از مداخله و هم به عنوان وسیله‌ای که با آن نظم مالکیتی غالب تداوم می‌یابد)، اما استراتژی عجیب انکار را اتخاذ می‌کند. منطق برنامه‌ریزی با «کاربری زمین» و نه مالکیت سر و کار دارد. اما در عین حال برنامه‌ریزی با بهره‌گیری از قطعه زمین‌های مالکیت و متوسل شدن به مجموعه‌ای از مشوق‌ها و ممنوعیت‌ها می‌کوشد خروجی‌های مطلوب خود را به دست آورد (Blomley, 2015). این فضایی‌شدن حوزه‌ی برنامه‌ریزی نتیجه‌ای جز سر شاخ شدن با جغرافیای‌های دیگر مالکیت ندارد. کشمکش بر سر نوسازی مرکز قدیمی شهر ونکور مثال خوبی از این داستان است. با تکیه بر مفهوم کارکرد قلمرومندی در خلق «فضای خالی» (emptiable)ی رابرت سک (1986: 33)، از نظر برنامه‌ریزان، مناسب‌ترین فضا برای مالکیت سایت‌های توسعه است. سایت‌هایی که به عنوان «قطعه»ای قابل تفکیک و بواسطه‌ی مجموعه‌ای از پروتکل‌های صوری در اختیار مالک قرار گرفته‌اند. با وجود این، اکتویسیت‌ها باور دارند پای یک جغرافیای رابطه‌ای در میان است. «یک قطعه زمین» قابل تفکیک و یا معلق نیست، اما مجموعه‌ای از چیزها را به همراه دارد. این مجموعه چیزها یا از خلال پیوند ماندگار آن قطعه زمین با تاریخش وجود دارد و یا بخاطر پیوند مستحکمش با سیستم اجاره‌ی ساکنان کم‌درآمد. بدین ترتیب مالکیت مورد ادعای بسازبفروش‌ها (developer) در اقتصاد سیاسی محلی جای خود را باز می‌کند (Blomley, 2004a).

۴. چگونه قلمروی مالکیت بازنمایی می‌شود؟

قلمرو صرفاً پی‌آمد رابطه‌مندی مالکیت نیست، بلکه منبعی فوق‌العاده استراتژیک برای تحقق‌یابی آن است. مالکیت از طریق قلمرو عمل می‌کند، نه بر روی آن (مقایسه شود با Keenan, 2010). از این رهگذر قلمرو تبدیل به «یک شیوه‌ی مشاهده» می‌شود (Brighenti, 2006: 69; Thompson, 2007). محوری‌ترین تجسم قلمرو مالکیت به‌طور حتم تجسم آن به سان برج و بارویی نفوذناپذیر است که به شکل‌اعلی خود در این گفته‌ی قدیمی که «خانه‌ی هر مردی قلعه‌ی اوست»^۱ آشکار شده است. محققان برای ردیابی این استعاره تا پرونده‌ی Semayne و دادگاه ادوارد کوک (Edward Coke) در ۱۶۰۴ عقب رفته‌اند. قضیه از این قرار بود که کلانتر لندن برای جبران بدهی مجرم وارد خانه او می‌شود تا ملکش را به جای بدهی شخصی مصادره کند. پیشتر دادگاه حکم ورود به منزل را مشروط بر اینکه برای اهداف قانونی باشد برای مقامات رسمی صادر کرده بود. از این رو انتظار می‌رفت مقامات هدفشان را [قبل از ورود] اعلام کنند (این آغاز قانون «در زدن و اعلام کردن (knock and announce) بود). ادوارد کوک قاضی پرونده در در پیش‌درآمدی بیادماندنی می‌گوید: «این‌که خانه‌ی هر مردی قلعه و دژش است و از او در مقابل زخم و خشونت محافظت می‌کند و مامنی برای آرمیدنش است... بندی بسیار گرانبها و ستودنی از قانون است»^۲.

از آن پس استعاره‌ی قلعه مکرراً مورد استناد واقع شد، و به یکی از «قدیمی‌ترین و عمیق‌ترین اصول ریشه‌ای در حقوق آنگلو-آمریکین (انگلیسی آمریکایی) مبدل شد» (Hafetz, 2002: 175)^۳. این نگاه البته هم‌چنان در حال تثبیت و تقویت شدن است. برای مثال در ایالات متحده «دکترین قلعه» خانه را به عنوان مکانی می‌شناسد که در آن مالک خانه از مصونیت کامل برخوردار است و به او اجازه داده می‌شود تا برای دفاع در مقابل متجاوز از زور (و شایدم حتی قتل) استفاده کند. بدین ترتیب

^۱ ضمیر مردانه جالب توجه است. قلعه‌ی مالکیت خصوصی به همان میزان به عنوانی فضای ناامنی و خشونت برای زنان عمل می‌کند (McClain, 1995).

^۲ روزنویین (1999:185) اشاره کرده که «دیگر سنت غربی مسکن در مقابل تعدی دولت مصونیت ندارد»، و اشاره کرده که کوک دو تصور از مسکن دنبال کرده است: یکی متضمن تسخیر نشدنی خاصی است، در حالی که دیگری با قدرت ورود دولت همبسته است.

^۳ قاضی تاثیرگذار در قرن هجدهم بلگستون (کسی که به استعاره‌ی کوک اشاره کرده است) همچنین به ایده‌ی مالکیت به عنوان یک «حوزه‌ی منحصربه‌فرد و مطالب‌العنان استناد کرده است، که ایده‌ی مالک همانند ارباب قلعه را به ذهن متبادر می‌کند.

در حریم خانه حقوق عرفی نیز به تعلیق در می‌آیند. قانون «از زمینت دفاع کن/تسلیم نشو» (stand your ground) که توسط بسیاری از ایالات آمریکا پذیرفته شده است، این منطق قلمروی شده را حتی به بیرون از خانه و به درون فضای عمومی بسط داده که البته نتایج بحث‌برانگیزی به همراه داشته است.

همچنین استعاره‌ی قلعه در فرهنگ عمومی نیز طنین انداخته است. در پیمایشی درباره‌ی کارگران صاحب‌خانه در بریستول، گورنی (Gurney 1999) اشاره می‌کند استفاده روزانه و دم‌دستی از این استعاره (که این‌جا با عبارت «خانه‌ی مرد انگلیسی قلعه‌ی اوست» بیان شده) بخشی از «شبکه‌ی فرهنگ» صاحب‌خانگی است:

تصور برج‌و باروهای رسوخ‌ناپذیر، نشان‌های خانوادگی، و پل‌های متحرک امن که به روشنی تمام پشتیبان ایدئولوژی‌های استقلال، هویت و امنیت هستند مکرراً با مالکیت-خانه به هم پیوند داده شده‌اند. . . این شیوه‌ی اندیشیدن درباره‌ی مالکیت-خانه اهمیت بسیاری به حقوق واقعی و مفروض مردم برای دفاع از مالکیتشان می‌دهد. حال چه به صورت تصورات بصری، فضایی باشد و چه در قالب استعاره‌های شنیداری. (1999:1713)

قلمروی‌شدن نمادین مالکیت از طریق استعاره‌ی قلعه در مسیرهای شگفت‌انگیزی حرکت کرده است. این قلمروی‌شدن همگان را در مقابل مالکیت به لحاظ اجتماعی همسطح کرده است. آنچنان‌که همه‌ی دارندگان مالکیت، حتی آنان که دون‌پایه‌اند، در قلعه‌شان همچون نجیب‌زادگانند.^۱ با وجود این، تاریخ نشان داده است که نجیب‌زادگان از قلمروی‌شدن نمادین مالکیت صرفاً برای اهداف شخصی و دفاع از خود در مقابل منافع فرومایگان استفاده می‌کنند. همان‌گونه که روبرتسون (1995:282) اشاره کرده‌است:

هنگامی که شرکت‌های بزرگ تجاری از ما می‌خواهند با شرکت‌هایشان همچون خانه رفتار شود، در واقع در حال سواری گرفتن بر روی این موج احساسات‌اند. آن‌ها برای مشروع جلوه دادن تعطیلی کارخانجاتشان بدون کسب اجازه از کارگران و جامعه‌ی محلی‌ای که از این تصمیم متاثر می‌شود، دست به دامان همین استعاره می‌شوند و کارخانه را ملک خصوصی خود می‌دانند. آن‌ها در مقابل ضوابط دولتی برای کنترل آلودگی محیط‌زیست و تضمین امنیت کارگران می‌ایستند و این ضوابط را در تضاد با منشور حقوق آمریکا می‌خوانند.

این قلمروی‌شدن نمادین مالکیت همچنین وارد سایر حوزه‌های قانونی همانند حریم خصوصی نیز شده‌است (Hafetz, 1995; McClain, 2002). از این رهگذر مالکیت/دارایی فکری نیز به مالکیت زمین پیوند خورده است. بدین ترتیب مالکیت فکری در قالب نوعی قلمرو تصور می‌شود که در آن مانند هر قلمرو دیگری قانون تجاوز حاکم است. برای نمونه یک اتحادیه در ایالت نوا اسکوایا کانادا که برای عضوگیری از آیکون مرد تاپیری^۲ استفاده کرده بود به علت تخلف از حق کپی‌رایت تحت تعقیب قرار گرفت. دادگاه استفاده از مالکیت فکری مرد تاپیری را برای اتحادیه‌ها معادل تجاوز به این مالکیت فکری دانست.^۳

همانگونه که مشهود است، استعاره‌ی قلعه ظرفی عاری از معنا نیست بلکه اثر عملی/اجرایی دارد. استعاره‌ی قلعه متکی بر منطق فضایی مرزهای دفاعی است، همراه با تفکیک دقیق بین یک درون امن و یک بیرون تهدیدآمیز. این استعاره از طریق تشبث‌های نظامی و فنودالیش مفاهیم اربابی، حق مالکیت و حق حاکمیت را فرا می‌خواند. مک‌کلین (۱۹۹۵) به استفاده از استعاره‌های مشابه در حقوق ایالات متحده، از جمله «جان‌پناه»، «محصور»، «حصارکشی مجزاکننده»، «مکان مصون» و «آبادی/oasis» اشاره می‌کند. این استعاره‌ها در واقع منتقل‌کننده‌ی «تصویری از مالکیت به سان منبع امنیت است که قداست آن مانعی حتی در برابر [داخلت] دولت ایجاد می‌کند» (Nedelsky, 1990: 162).

^۱ نگاه کنید به سخنرانی ویلیام پت در پارلمان در سال ۱۷۶۳، که در 357 US 301 (158) Miller v United States تصویب شده: «فقیرترین انسان باید در کلبه‌اش در مقابل همه‌ی اجبارهای پادشاهی محافظت شود. کلبه‌اش ممکن است سست باشد- سقفش ممکن است بلرزد- باد ممکن است در میان آن به وزد - طوفان ممکن است وارد شود، باران ممکن است وارد شود- اما پادشاه انگلستان نمی‌تواند وارد شود- همه‌ی قدرتی که دارد نمی‌تواند از آستانه‌ای یک ملک استیجاره‌ای ویران بگذرد».

^۲ Michelin man نماد یک شرکت لاستیک‌سازی (م)

^۳ Compagnie Générale des Établissements Michelin Michelin & Cie v. National Automobile, Aerospace, Transportation and General Workers Union of Canada (CAW-Canada)[1997] 2 FC 306.

این قلمرویی شدنِ نمادین بر شیوه‌ی تفکر ما درباره‌ی نقش مالکیت اثر می‌گذارد. از همین رو روبرتسون (۱۹۹۵) اشاره می‌کند تصور قلمرویی شده از خانه‌ی شخصی

یکی از پارادایم‌های نیرومندی است که اندیشه‌ی ما درباره‌ی حقوق و وظایف مالکیت خصوصی را سامان می‌بخشد. یعنی هنگامی که مردم راجع به حقوق فردِ واجد مالکیت فکر می‌کنند و یا به تغییر دادنِ حق مالکیت می‌اندیشند، ابتدا در ذهن‌شان خانه‌ی خود را به یاد می‌آورند و به این فکر می‌کنند که اعمال این حقوق و تغییرات برایشان تا چه حد فایده دارد. ما غالباً فکر می‌کنیم باید تا حد زیادی برای تصمیم‌گیری درباره‌ی خانه‌هایمان آزاد باشیم و هر جور که خودمان صلاح می‌دانیم عمل کنیم. همچنین معمولاً فکر می‌کنیم که حکومت حق تعدی و تجاوز به خانه‌هایمان را ندارد. (1995:282)

ما با پناه‌گرفتن پشت برج و باروهای بلند در حقیقت چشم‌پوشی می‌پوشیم بر اشکال مختلفِ امر جمعی که پیشاپیش درون قلعه وجود دارد^۱ و این واقعیت را که دیوارها خودشان در واقع توسط دولت ساخته شده‌اند نادیده می‌گیریم (Suk, 2008).^۲ بعلاوه، این امر تعریفی محدود و تقلیل‌گرایانه از مالکیت، فردیت، و امر جمعی به دست می‌دهد. در این تعریف محدود، خودمختاری صرفاً از خلال استقلال و جدایی از دیگرانی که مالکیت خصوصی وعده‌اش را داده است معنی پیدا می‌کند: «خودمختاری فردی با بنا نهادن دیواری (از حقوق) بین فرد و آن‌هایی که اطرافش وجود دارند بدست می‌آید. مالکیت . . . نماد اصلی برای این دیدگاه از خودمختاری است، از آن رو که هم به لحاظ کلامی و هم به لحاظ تمثیلی این دیوارهای را می‌چیند» (Nedelsky, 1989: 12). این نگاه ما را از اصل داستان غافل می‌کند: «تمرکز ما بر مرز توجه‌مان را از رابطه و در نتیجه از منابع و پی‌آمدهای حقیقی الگوهای قدرتی که مالکیت در پی می‌افکند دور می‌کند» (Nedelsky, 1990: 177). گرایش‌های رایج در باب فضا و قانون به عنوان مقوله‌هایی عینی این دور شدن را تسهیل می‌کند. سک (1986:33) به شیوه‌ای اشاره می‌کند که در آن قلمرویی شدن به قدرت مادّیت می‌بخشد، آنچنانکه «قلمرو در قالب عامل کنترل‌کننده ظاهر می‌شود». همانگونه که کرسول می‌گوید، فضاها «قواعد خودشان را دارند، نه قواعدی که برای آن‌ها ساخته شده‌است» (1996:159).

سینگر (2006) به صورت مشابهی استدلال کرده که با تشبیه مالکیت به قلعه در واقع شعاع اثرگذاری مالکیت را به فضایی محصور محدود کرده‌ایم.^۳ او نشان می‌دهد سوال مرکزی که باید پرسید این است که ماندن درون یک مرز چه معنایی دارد. پیش‌فرض این است که مالک حق دارد درون مرزهای خودش و نه بیرون آن هر کاری که دلش خواست برای خودش انجام دهد. با وجود این، کنش‌های درون مرزها، حتی اگر معطوف به خود باشد، می‌تواند اثراتی منفی بر دیگرانی که بیرون از مرز قرار دارند داشته باشند. به عبارت دیگر، استعاره‌ی قلعه «شیوه‌هایی که یک قلعه می‌تواند برای تجاوز به دیگران استفاده شود را منکوب می‌کند» (2006:318). ثابت‌بودنی بودن استعاره‌ی قلعه، رابطه‌مندی ذاتی مالکیت را می‌پوشاند. از این رو سینگر استدلال می‌کند به لحاظ استعاری لازم است پا را از قلعه بیرون بگذاریم. این کار نیازمند آن است که به جای مترادف کردن مالکیت با حقوق مطلق از تعهدات و استلزامات مالکیت سخن بگوییم: «مالکیت صرفاً حقی فردی نیست بلکه نهادی اجتماعی

^۱ همانگونه که در بالا اشاره شد، قلمرو مالکیت «خصوصی» توسط اشکال مختلف مقررات تنظیم می‌شود که بسیاری از آن‌ها به نفع امر عمومی هستند. اثر استعاره‌ی قلعه برای توجیه چنین اشکالی از مقررات به عنوان چیز بیرونی استثنایی، به جای چیزی روال و مرسوم است. یک نمونه‌ی بامزه از این مورد آن مزرعه‌داری است که فهمید قلعه‌ی ساختگی‌ای که او ساخته توسط قانون برنامه‌ریزی تهدید شده است، و در نتیجه تخریب خواهد شد. به عبارت دیگر او ممکن است که قلعه‌ای داشته باشد اما لرد نیست.

<http://www.bbc.co.uk/news/uk-england-surrey-29900931>, accessed 20 November 2014

^۲ سینگر (2008:141): «مقررات ما خانه‌ای که در آن زندگی می‌کنیم و آزادی که ارزش‌هایمان از آن برخاسته است که آن خانه و محیط اطرافش را ساخته است را شکل می‌دهند». باروز (2006:265) به تغییر در استعاره‌ی قلعه از زمان کاربرد اصلی کوک اشاره کرده، که از «مسکن مرد در قلعه‌اش (به‌جز در مقابل دولت)» به «مسکن مرد در قلعه‌اش (به‌ویژه در مقابل دولت)» تغییر کرده است.

^۳ لغزش جالبی اینجا بین فضای خانه و فضایی بخش بزرگتری از مالکیت که خانه در آن قرار دارد وجود دارد. در موقعیت‌های خاص با هر کدام از این‌ها به صورت متفاوتی برخورد می‌شود. با این وجود توهم قانون عمومی حیاط در شرایط خاص اولی را به درون دومی گسترش می‌دهد (Ferguson, 2014).

است که مالکان بسیاری را در برمی‌گیرد. . . . حقوق مالکیت نمی‌توانند به حقی ثابت و فیکس فروکاسته شود، بلکه تا حدی به زمینه‌ی اجتماعی که در آن عمل می‌کنند وابسته و مشروط هستند» (Singer, 2000: 31).^۱

۵. چگونه قلمرو مالکیت [در زندگی روزمره] زیست می‌شود؟

بر خلاف مرزهای دولتی، قلمروهای مالکیت همه‌جا حاضر، شبانه‌روزی، و برای بیشتر ما، تا حدی زمینی هستند. این شاید دلیل تمایل ما به نادیده‌گرفتن اهمیت آن‌ها باشد. درحالی که بسیاری از ما با دست‌های عرق‌کرده به نرده‌های حفاظتی مرزی نزدیک می‌شویم، علامت «ورود [به ملک شخصی] ممنوع» اضطرابی مشابه با عبور از مرزهای ملی را به همراه ندارد (مگر شاید در حالی که ما از خودمان هیچ ملکی نداشته باشیم) (Blomley, 2009). با این وجود این پرسش که چگونه قلمرو مالکیت خصوصی در کنش‌ها و اعتقادات روزمره‌ی ما جا گرفته‌اند مطمئناً تعیین‌کننده است. اگر مالکیت این‌جا «اثر» ندارد، پس مطمئناً اصلاً اثر ندارد. جالب آنکه تحقیق‌های تجربی بسیار کمی درباره‌ی این پرسش انجام شده است. بسیار عجیب است علیرغم آنکه حجم عظیمی از نظریات به نقش مالکیت در جهان امروزی پرداخته‌اند اما به ندرت به فضا‌مندی‌های زیسته‌ی آن توجه شده است.^۲

به‌زعم من یکی از منابع مفید برای اندیشیدن به این پرسش رویکرد پراگماتیسم و به طور خاص کار جان دیویی درباره‌ی «عادت» است (Blomley, 2014d). دیویی با گره‌زدن عادت به تجربه، عادت را نه چیزی خارج از ما و نه چیزی درون ما می‌داند. عادات دانش ما از جهان را می‌سازند و شیوه‌های برای تعامل با آن برابمان مهیا می‌کنند. عادت به عنوان چیزی کاملاً تجسم‌یافته که در اندیشه‌ها، بازنمایی‌ها، و ارزیابی‌هایمان مشهود است فهمیده می‌شود. فردیت از طریق عادت تحقق می‌یابد، نه در تضاد با آن. عادت ثابت نیست، بلکه جایی است برای تجربه و یادگیری. اگر مالکیت و قلمرو را از این زاویه بنگریم، دیگر به‌سان ذواتی متافیزیکی یا اموری انتزاعی که بر ما اثر می‌گذارند فهمیده نمی‌شوند. بلکه برعکس به عنوان چیزی که به واسطه‌ی عادت ما در جهان پدیدار می‌شود فهمیده می‌شوند. این نگاه مستلزم واگذاشتن رویکردی است که قدرت را نیرویی می‌داند که بر دیگران تحمیل می‌شود و از این رو باید شکسته شود. با واگذاشتن این نگاه می‌توان به رویکردی جدید از قدرت رسید. رویکردی که قدرت را به ظرفیت و پتانسیلی برای کنش می‌داند (Allen, 2008).

اگر شیوه‌های که ما به فضا می‌اندیشیم و درون آن کنش می‌کنیم شکلی از عادت هستند، پس قلمرو مالکیت به همین صورت باید به عنوان شکلی از آرایش و کنش جغرافیای آموخته‌شده و عملی‌شده اندیشیده شود. به باور دیویی ما قلمرو را یاد می‌گیریم، آن را می‌پذیریم و در آن ساکن می‌شویم. وقتی عادات خاصی به علت پذیرفته‌شدن توسط تعداد زیادی از مردم در طول زمان ته‌نشین می‌شوند، نمی‌توان از چیزی مثل عادات جهانی قلمرو سخن گفت بلکه آنچه شکل می‌گیرد ضرورتاً مختص یک زمینه/کانتکس است. بنابراین قلمرو هیچ گونه نتایج از پیش تعیین‌شده‌ای ندارد- به بیان آلن (Allen, 2008: 1623) قلمرو «بدون ضمانت است». صدق این نکته هنگامی بیش از پیش آشکار می‌شود که ما شیوه‌های تجربی و خلاقانه‌ای را که عادت در آن‌ها بکار بسته می‌شوند مورد توجه قرار دهیم.

پس عادات همبسته با قلمروهای مالکیت کدامند؟ همانگونه که اشاره شد، تحقیقات تجربی کمی درباره‌ی این پرسش انجام شده است، اگرچه چند مطالبه‌ی تأثیرگذار و البته محقق نشده درباره‌ی چنین عاداتی وجود دارد (Merrill and Smith, 2001). در حالی که تا اندازه‌ای درباره‌ی چگونگی تولیدشدن و عمل‌کردن قلمروهای دولتی می‌دانیم، اما درباره‌ی نحوه‌ی اندیشیدن و عمل‌کردن مردمی که به این قلمرو وارد می‌شوند و حقوق و وظایف مرتبط با مالکیت آن فضا در مورد آنان اعمال آگاهی بسیار کمی داریم.

^۱ اندیشیدن به استعاره‌های جایگزین برای قلعه جالب می‌شود. پینالور با معانی ضمنی جداسازنده از «خروج» در رابطه با مالکیت مخالف است، و از دیدن مالکیت به عنوان «ورودی» دفاع می‌کند، که «مالکیت را اساساً به عنوان مرزی جداکننده‌ی افراد از یکدیگر نمی‌بیند بلکه اصلاً به عنوان وسیله‌ی پیونددهنده‌ی افراد به یکدیگر در اجتماع می‌بیند» (2005: 1894).

بعضی از پژوهش‌هایم شاید به روشن‌تر شدن این موضوع کمک کنند. با بعضی از ساکنان محله‌ی قدیمی شهر ونکور در ارتباط با مرزهای باغچه‌های آن‌ها، چه مرزهای بین مالکان و شهر و یا مرزهای بین همسایگان مصاحبه کرده‌ام. برای مثال از آن‌ها پرسیدم باغبانی «خصوصی» در فضای «عمومی» را چگونه ارزیابی می‌کنند (Blomley, 2005b)؟ تا چه حد فضای باغ خصوصی به عنوان حریم خصوصی یا مالکیت فهمیده می‌شود (Blomley, 2005a)؟ ساکنان چگونه برای «مالک شدن» فضای عمومی از طریق شکل‌هایی از باغبانی باغچه‌هایشان که سهل‌انگاری از آن مجازات دولتی به همراه دارد اقدام می‌ورزند؟ آیا این مطالبات فردی هستند یا جمعی (Blomley, 2004b)؟

در حالی که خلاصه‌نمودن چنین مطالعات تجربی پیچیده و متنوعی سخت است، روشن است که باغبانان به شدت با قلمروی شدن مالکیت موافق بودند. برای مثال فنس‌ها و پرچین‌ها موضوعات مهمی‌اند که چیزهای زیادی درباره‌ی آن‌ها گفته شد. عادات مالکان در این زمینه متضاد و متنوع بوده‌اند. این عادات در تصمیماتی که درباره‌ی باغچه‌هایشان می‌گرفتند نشان داده می‌شود (چیدن یا نچیدن پرچین‌ها، بریدن علف‌های هرزی که از روی فنس وارد باغچه‌ی آن‌ها شده بودند؛ کاشتن سبزیجات در جلو یا عقب باغچه، و غیره). مرزها دارای معانی غنی و چندگانه بودند. استعاره‌های شبه قلعه‌ای در بعضی موارد دیده می‌شد - برای مثال، باغچه از نظر بعضی مکان مقدس گرامی‌ای بود. یکی از مالکان جزء به جزء همه‌ی سازنده‌های مرزهایش را از جمله حصارها را مانند دیوارهای محافظ و جداکننده‌های مستحکم تعریف کرده بود. او اشاره می‌کرد که «واقعاً می‌خواهم آن‌چه مال من است در فضای خودم قرار داشته باشد ... حصارکشی و همه‌ای انواع این چیزها این کار را می‌کنند». اما این یک استثناء بود. فنس‌ها از نظر بسیاری نواحی تعامل بودند، نه دیوارهای برای جداسازی. تصمیمات عملی درباره‌ی چگونگی برخورد با چنین فضاهایی - مانند آن‌که آیا میوه‌های آویزان شده را بچینیم؟ چه کسی حصارهای پوسیده را تعمیر کند؟ - به شدت زمینه‌ای/کانتکسچوال و اغلب بیناسویژکتیو/بینافردی بوده‌اند. عادات مالکیت نه بی‌انتهای و بدون مرز و نه با علم هندسه و منطق فضایی جمع جبری به چنگ نمی‌آید. علاوه بر این، خود قلمروها خارج از عاداتی که به آن‌ها معنی می‌دهد نیستند. در واقع به صورت فعالی از طریق این عادات ساخته می‌شوند.

عادات باغبانان با وجود آن‌که به آن‌ها اجازه لغزش و سرپیچی می‌دهند، در عین حال عموماً با شبکه‌ی قلمروی غالب همسو است. به هر حال، این باید بیشتر بررسی شود. عادات دیگر، در واکنش به قلمروسازی‌های مختلف مالکیت، ممکن است با چنین شبکه‌های تعارض داشته باشند (Blomley, 2002)، و نیازمند توجه بیشتر پژوهشگران هستند. این به طور خاص در لحظه‌های دگرگونی مشهود است (Rueck, 2014). در نتیجه تلاش برای مستقر کردن یک مالکیت قلمروی شده، مبتنی بر انحصاریت فضایی، در نواحی روستایی اوایل مدرن انگلیس بارها با عادت مالکیتی که طبق منطق فضایی متفاوتی عمل می‌کرد تصادم داشت (Griffin, 2010; King, 1989). اشتراکی کردن کومنیستی در کشور استونی فضا مندی خاصی از مالکیت را بر آنجا حاکم و به صورت رسمی زمین‌داری خصوصی را ملغی کرد. با این حال این مزارع در دوران اتحاد جماهیر شوروی به واسطه‌ی عادات عملی کشاورزان سلب مالکیت شده که مشمول «قانون ناگفته‌ی "ممنوعیت" مالکیت خصوصی» بودند (Maandi, 2009: 462)، همانند حفظ علائم مرزی قدیمی، یا برداشت گزینشی علفزارهای اشتراکی شده از مزارع قبلی) حضور کم‌رنگی در چشم‌انداز داشتند.

۵. نتیجه‌گیری

قلمرو مالکیت هم به لحاظ ایدئولوژیک و هم به لحاظ عملی/پراکتیکال مهم است. هدف من در این مقاله نشان دادن اهمیت آن و ارائه‌ی چند پرسش ابتدایی برای تحلیل آن است. در انجام این کار مراد من برسمیت شناختن خاص‌بودگی آن است. نه تنها قلمرو مالکیت در هنگام مقایسه با سایر مدالیت‌های قلمرو متمایز است، بلکه هم به لحاظ فرهنگی و هم به لحاظ تاریخی خاص است. امیدوارم این برداشت مورد توجه پژوهشگران مالکیت قرار گیرد. هدف من نشان دادن آن است که قلمروی شدن صرفاً یک پایان نیست، بلکه وسیله‌ای است که از طریق آن مالکیت عمل می‌کند. همچنین امیدوارم دانش‌جویان قلمرو هم به مستندسازی شکل در حال جریان قلمروسازی و هم به ادعاهای گسترده‌تر در رابطه با اثری که قلمرو در جهان دارد توجه کنند.

اندیشیدن درباره‌ی چرایی مورد توجه قرار نگرفتن قلمرو مالکیت جالب است. شاید همه‌جا حاضر بودنش موجب نامرئی شدن آن شده است. پژوهشگران حقوق، با توجه به علاقه‌یشان به تقلیل مالکیت به آنچه فضایی ساکن به نظر می‌رسد، تمایل دارند قلمرو را در یک مقوله جای بدهند. آن‌ها تأکید می‌کنند که مالکیت چیزی جز روابط و نه فضاها نیست. جغرافی‌دانان احتمالاً تمایل دارند که مالکیت را در یک مقوله جای بدهند، یا با آن به‌سان متغیری کاملاً اقتصادی برخورد کنند. شاید این امر منعکس‌کننده‌ی تردیدی در مواجهه با عمارت ممنوعه‌ی قانون باشد. اما اثر این کار مسدود کردن متغیر کلیدی جغرافیایی است. این در یک مقوله جای دادن‌ها کفایت نخواهند کرد. مالکیت به قدری مهم است که نباید آن را در دستان وکلا و حقوق‌دانان به حال خود رها کرد. به همین نحو، قلمروی شدن مالکیت نیازمند جدی گرفته شدن است. قلمروی شدن مالکیت یک پی‌آمد نیست، بلکه وسیله‌ای تعیین‌کننده و تقلیل‌ناپذیر است که مالکیت از طریق آن عمل می‌کند. به‌علاوه مواجهه‌ی کامل‌تر با قلمرو نیازمند گلاویز شدن با خاص‌بودگی مالکیت است (و سایر قلمروهای قانونی را نیز باید اضافه کنم).

در این مقاله مقدماتی تلاش کردم تا وارد قلمرو مالکیت شوم. بسیار بسیار بیشتر می‌توان گفت. در این جا کوشیدم تا مرکزیت قلمرو را برای پرکتیس مالکیت، شیوه‌ی خاص تاریخی که از طریق آن تولید شده است، استعاره‌های قدرتمندی که از طریق آن‌ها عمل می‌کند، و عادات و پرکتیس‌های روزمره‌ی (غالباً متعارضی) که القاء می‌کند را نشان دهم. در انجام این کار، قلمرو مالکیت وسیله‌ای ضروری برای تکثیر اشکال قدرت، ساختاردهی به روابط خشونت، تعلق، هویت، عمل و اعتقاد است. به همی این دلایل قلمرو مالکیت نیازمند توجه فوری ماست.

منابع

- Alexander G (2008) The social obligation norm in American property law. *Cornell Law Review* 94: 745–819.
- Alexander G and Pen˜alver E (2012) *An Introduction to Property Theory*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Allen J (2008) Pragmatism and power, or the power to make a difference in a radically contingent world. *Geoforum* 39: 1613–1624.
- Ardrey R (1966) *The Territorial Imperative*. New York: Atheneum.
- Babie P (2013) The spatial: A forgotten dimension of property. *San Diego Law Review* 50 (323).
- Baker JH (1971) *An Introduction to English Legal History*. London: Butterworth.
- Banner S (1999) Two properties, one land: Law and space in nineteenth century New Zealand. *Law and Social Inquiry* 24 (4): 807–852.
- Barros DB (2006) Home as a legal concept. *Santa Clara Law Review* 46: 255–306.
- Black CF (2010) *The Land is the Source of the Law: A Dialogic Encounter with Indigenous Jurisprudence*. New York: Routledge.
- Blomley N (1998) Landscapes of property. *Law and Society Review* 32(3): 567–612.
- Blomley N (2002) Mud for the land. *Public Culture* 14(3): 557–582.
- Blomley N (2003a) From ‘what?’ to ‘so what?’ Law and geography in retrospect. In: Holder J and Harrison C (eds) *Law and Geography*. Oxford: Oxford University Press, 17–33.
- Blomley N (2003b) Law, property, and the spaces of violence: The frontier, the survey, and the grid. *Annals, Association of American Geographers* 93(1): 121–141.
- Blomley N (2004a) Un-real estate: Proprietary space and public gardening *Antipode* 36(4): 614–641.

- Blomley N (2004b) *Unsettling the City: Urban Land and the Politics of Property*. New York: Routledge
- Blomley N (2005a) The borrowed view: Privacy, propriety, and the entanglements of property. *Law and Social Inquiry* 30(4): 617–661.
- Blomley N (2005b) Flowers in the bathtub: Boundary crossings at the public-private divide. *Geoforum* 36(3): 281–296.
- Blomley N (2007) Making private property: Enclosure, common right and the work of hedges. *Rural History* 18(1): 1–21.
- Blomley N (2009) Homelessness, rights and the delusions of property. *Urban Geography* 30(6): 577–590.
- Blomley N (2011) Cuts, flows, and the geographies of property. *Law, Culture and the Humanities* 7 (2): 203–216.
- Blomley N (2013) Performing property, making the world. *Canadian Journal of Law and Jurisprudence* 27(1): 23–48.
- Blomley N (2014a) Property, law, space. *Property Law Review* 3: 229–235.
- Blomley N (2014b) Disentangling property, performing space. In: Rose-Redwood R and Glass M (eds) *Performativity, Politics, and the Production of Social Space*. New York: Routledge, 147–175.
- Blomley N (2014c) The ties that blind: making fee simple in the BC treaty process. *Transactions of the Institute of British Geographers* 40(2): 168–179.
- Blomley N (2014d) Learning from Larry: pragmatism and the habits of legal space. In: Braverman I, Blomley N, Delaney D and Kedar A (eds) *The Expanding Spaces of Law: A Timely Legal Geography*. Stanford, CA: Stanford University Press, 77–94.
- Blomley N (2015) 'Land use' and the 'difficult character of property'. Unpublished paper.
- Braverman I, Blomley N, Delaney D and Kedar A (2014) Introduction: Expanding the spaces of law. In: Braverman I, Blomley N, Delaney D and Kedar A (eds) *The Expanding Spaces of Law: A Timely Legal Geography*. Stanford, CA: Stanford University Press.
- Brighenti AM (2006) On territory as relationship and law as territory. *Canadian Journal of Law and Society* 21(2): 65–86.
- Brighenti AM (2010a) On territorology: Towards a general science of territory. *Theory, Culture & Society* 27(1): 52–72.
- Brighenti AM (2010b) Lines, barred lines: Movement, territory and the law. *International Journal of Law in Context* 6(3): 217–227.
- Cohen MR (1927) Property and sovereignty. *Cornell Law Quarterly* 13: 8–30.
- Correia D (2013) *Properties of Violence: Law and Land Grant Struggle in Northern New Mexico*. Athens: University of Georgia Press.
- Cresswell T (1996) *In Place/Out of Place: Geography, Ideology and Transgression*. Minneapolis: University of Minnesota Press.
- Dahlman C (2009) Territory. In: Gallaher C, Dahlman CT, Gilmartin M, Mountz A and Shirlow P (eds) *Key Concepts in Political Geography*. Los Angeles, CA: SAGE.
- Delaney D (2005) *Territory: A Short Introduction*. Oxford: Blackwell.
- Elden S (2005) Missing the point: Globalization, deterritorialization, and the space of the world. *Transactions of the Institute of British Geographers* NS 30: 8–19.
- Elden S (2010) Land, terrain, territory. *Progress in Human Geography* 34(6): 799–817.

- Elden S (2013a) *The Birth of Territory*. Chicago: University of Chicago Press.
- Elden S (2013b) How should we do the history of territory? *Territory, Politics, Governance* 1(1): 5–20.
- Ferguson AG (2014) Personal curtilage: Fourth Amendment security in public. *William and Mary Law Review* 55(4): 1283–364.
- Graham N (2011) *Landscape: Property, Environment, Law*. New York: Routledge.
- Gray K and Gray SF (1998) The idea of property in land. In: Bright S and Dewar J (eds) *Land Law: Themes and Perspectives*. Oxford: Oxford University Press, 16–51.
- Gurney CM (1999) Lowering the drawbridge: a case study of analogy and metaphor in the social construction of home-ownership. *Urban Studies* 36(10): 1705–1722.
- Griffin C (2010) Becoming private property: Custom, law, and the geographies of ‘ownership’ in 18th- and 19th-century England. *Environment and Planning A* 42(3): 747–762.
- Hafetz JL (2002) ‘A man’s home is his castle?’: Reflections on the home, the family, and privacy during the late nineteenth and early twentieth centuries. *William and Mary Journal of Women and the Law* 8: 175–242.
- Hall D (2013) *Land*. Cambridge: Polity.
- Hartmann L (1985) The tree tenure factor in agroforestry with particular reference to Africa. *Agroforestry Systems* 2: 229–251.
- Harris C (1993) The Lower Mainland, 1820–81. In: Wynn G and Oke T (eds) *Vancouver and Its Region*. Vancouver: University of British Columbia Press, 38–68.
- Hartlib S (1653) *A discoverie for division or setting out of land....* London: Printed for Richard Wodenothe.
- Hohfeld W (1913) Some fundamental legal conceptions as applied in judicial reasoning. *The Yale Law Journal* 23(1): 16–59.
- Kain RJP and Baigent E (1992) *The Cadastral Map in the Service of the State: A History of Property Mapping*. Chicago: University of Chicago Press.
- Keenan S (2010) Subversive property: Reshaping malleable spaces of belonging. *Social and Legal Studies* 19(4): 423–439.
- Kelly DB (2014) The right to include. *Emory Law Journal* 63: 857–924.
- King P (1989) Gleaners, farmers and the failure of legal sanctions in England 1750-1850. *Past & Present* 125:116–150.
- Lefebvre H (1991) *The Production of Space*. Oxford: Blackwell.
- Li TM (2014) What is land? Assembling a resource for global investment. *Transactions of the Institute of British Geographers* 39: 589–602.
- Maandi P (2009) The silent articulation of private land rights in Soviet Estonia: A geographical perspective. *Geoforum* 40: 454–464.
- Macpherson CB (ed.) (1972) *Property: Mainstream and Critical Positions*. Toronto: University of Toronto Press.
- McClain L (1995) Inviolability and privacy: The castle, the sanctuary and the body. *Yale Journal of Law and the Humanities* 7(2): 195–242.
- Merrill TW (1998) Property and the right to exclude. *Nebraska Law Review* 77: 730–754.
- Merrill TW and Smith HE (2001) What happened to property in law and economics? *The Yale Law Journal* 111(2): 357–398.
- Mitchell D (1996) *The Lie of the Land*. Minneapolis: University of Minnesota Press.

- Mitchell D and Staeheli L (2005) Turning social relations into space: Property, law, and the plaza of Sante Fe, New Mexico. *Landscape Research* 30(3): 361–378.
- Nedelsky J (1989) Reconceiving autonomy: Some thoughts and possibilities. *Yale Journal of Law and Feminism* 1: 6–36.
- Nedelsky J (1990) Law, boundaries and the bounded self. *Representations* 30: 162–189.
- Nine C (2008) A Lockean theory of territory. *Political Studies* 56: 148–165.
- Ojalammii S and Blomley M (2015) Dances with wolves: Making legal territory in a more-than-human world. *Geoforum* 62: 51–60.
- Olwig K (2002) *Landscape, Nature, and the Body Politic*. Madison: University of Wisconsin Press.
- Overton M (1996) *Agricultural Revolution in England: The Transformation of the Agrarian Economy 1500–1850*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Painter J (2010) Rethinking territory. *Antipode* 42(5): 1090–1118.
- Peluso N (1996) Fruit trees and family trees in an anthropogenic forest: Ethics of access, property zones, and environmental change in Indonesia. *Comparative Studies in Society and History* 38(3): 510–548.
- Peluso N (2005) Seeing property in land use: Local territorializations in West Kalimantan, Indonesia. *Danish Journal of Geography* 105(1): 1–15.
- Penalver E (2005) Property as entrance. *Virginia Law Review* 91(8): 1889–1972.
- Pierson C (2013) *Just Property: A History in the Latin West, Vol. 1*. Oxford: Oxford University Press.
- Robertson M (1995) Property and ideology. *Canadian Journal of Law and Jurisprudence* 8(2): 275–296.
- Rose C (1994) *Property and Persuasion: Essays on the History, Theory and Rhetoric of Ownership*. Boulder: Westview Press.
- Rosenwein BH (1999) *Negotiating Space: Power, Restraint, and Privileges of Immunity in Early Medieval Europe*. Ithaca: Cornell University Press.
- Rueck D (2014) Commons, enclosure, and resistance in Kahnawike Mohawk territory. *The Canadian Historical Review* 95(3): 352–381.
- Sack RD (1986) *Human Territoriality: Its Theory and History*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Seipp D (1994) The concept of property in the early common law. *Law and History Review* 12(1): 29–91.
- Seipp D (1996) Symposium: The distinction between crime and tort in the early common law. *Boston University Law Review* 76: 59–87.
- Singer J (2000) *Entitlement: The Paradoxes of Property*. New Haven: Yale University Press.
- Singer JW (2006) The ownership society and takings of property: castles, investments, and just obligations. *Harvard Environmental Law Review* 30: 309–338.
- Singer J (2008) Things that we would like to take for granted: Minimum standards for the legal framework of a free and democratic society. *Harvard Law and Policy Review* 2: 139–159.
- Smith H (2014) The thing about exclusion. *Brigham-Kanner Property Rights Conference Journal* (Harvard Law Working Paper No. 14–26).

Steinberg T (1995) Slide Mountain: Or, the Folly of Owning Nature. Berkeley: University of California Press.

Storey D (2012) Territories: The Claiming of Space. Abingdon: Routledge.

Suk J (2008) Taking the home. *Law and Literature* 20(3): 291–317.

Thom B (2009) The paradox of boundaries in Coast Salish territories. *Cultural Geographies* 16: 179–205.

Thompson R (2007) Cultural models and shoreline social conflict. *Coastal Management* 35(2): 211–237.

Woodward D and Lewis GM (1998) Introduction. In: Woodward D and Lewis FM (eds) *The History of Cartography, Vol. 2, Book 3*. Chicago: University of Chicago Press, 1–10.

Zick T (2006) Speech and spatial tactics. *Texas Law Review* 84(3): 581–651.